

بررسی ممکنات در هنر و مرزهای متافیزیک: آیا می‌توان با هنر از هستی عبور کرد؟

مقدمه:

نوشتار حاضر به شیوه‌ی خلاصه و مقدماتی، به بررسی ارتباط میان متافیزیک و هنر در دو سیستم فلسفی ارسطو و هایدگر می‌پردازد. در آثار این دو فیلسوف متافیزیک و هنر به عنوان دو عرصه‌ی مهم تفکر انسانی با ویژگی‌های خاص خود در نظر گرفته شده‌اند؛ از یک سو ارسطو در متافیزیک خود به تحلیل مفهوم جوهر و علل مختلف وجود می‌پردازد؛ او هستی را در چهارچوب ضروری، ممکن، محال در نظر می‌گیرد. از سوی دیگر در بوطیقا نیز هنر را تنها از طریق احتمال و ضرورت ممکن می‌دارد. به این معنا که هرآنچه در هنر دیده می‌شود، باید براساس اصول منطقی و عقلانی هستی ممکن باشد.

هایدگر اما در آثار خود به ویژه در هستی و زمان و مقدمه‌ای بر متافیزیک، نقدهایی بر سنت متافیزیکی غرب وارد کرده و به عمل در باب هستی می‌پردازد. او هنر را نه به عنوان تقلیدی از واقعیت و بازنمایی آن چه ممکن است بلکه به عنوان ابزاری برای درک و تجزیه عمیق‌تر هستی می‌بیند. هایدگر معتقد است که هنر می‌تواند ما را از دام تئوری‌های متافیزیکی موجود رهایی بخشد و به وسیله‌ی آن امکان دستیابی به واقعیتی متفاوت از آنچه در سنت فلسفه‌ی غرب شناخته شده است را فراهم سازد.

این نوشتار در ابتدا به مقایسه‌ی دیدگاه‌های ارسطو و هایدگر در مورد متافیزیک و هنر می‌پردازد. و سعی دارد نشان دهد چگونه هنر در متافیزیک ارسطو به درک هستی کمک می‌کند و چگونه هایدگر از هنر به عنوان ابزاری برای فراتر رفتن از متافیزیک بهره می‌برد.

پرسش اصلی این نوشتار این است که چگونه آن چه در هنر ممکن است در متافیزیک جای می‌گیرد و چگونه می‌توان از طریق این پیوند راهی برای عبور از محدودیت‌های متافیزیک سنتی پیدا کرد.

بخش اول

تعریف متافیزیک از دید ارسطو:

علمی وجود دارد که هستی بما هو وجود و اوصاف ذاتی آن را می‌کاود. این علم را نباید با هیچ یک از علوم موسوم به علوم جزئی خلط کرد. چرا که هیچ یک هستی را به طور کامل لحاظ نمی‌کند، و بلکه بخش خاصی از هستی را جدا کرده و به آن می‌پردازد.

برخی از مباحث کلیدی مطرح شده:

علل چهارگانه: ارسطو برای توضیح هر چیز در جهان ۴ علت مطرح می‌کند

۱ علت مادی (material cause): چیزی که یک شی از آن ساخته شده.

۲ علت صوری (formal cause): شکل یا ساختاری که یک چیز آن چیزی که هست می‌کند.

۳ علت فاعلی (efficient cause): چیزی که باعث به وجود آمدن آن شده.

۴ علت غایی (final cause): هدف نهایی که به شی القا شده.

جوهر (ousia- substance) و اعراض

جوهر: ارسطو معتقد بود که هرچیزی در جهان دارای یک جوهر است که آن را از سایر چیزها متمایز می‌کند. جوهر آن است که باعث می‌شود یک شی همان چیزی باشد که هست.

اعراض: ویژگی‌هایی که جوهر می‌تواند داشته باشد، اما ضروری نیستند. (اندازه، رنگ، موقعیت...)

جوهر در سطح مطرح می‌شود:

۱ جوهر اول (Primary substance): به فرد مشخص اشاره دارد. یعنی یک شی خاص، که وجود خارجی دارد. (ارسطو بودن ارسطو جوهر اول است.)

۲ جوهر دوم (secondary substance): به نوع یا گونه‌ی کلی‌ای که یک چیز به آن تعلق دارد اشاره دارد. (انسانیت به عنوان خصلتی که ارسطو دارد.)

جوهر به دو قسم است:

۱ ماده: آن چه یک چیز از آن ساخته شده.

۲ صورت: شکل و ساختار و نظم دهنده‌ای که آن چیز را به وجود می‌آورد.

جوهر و تغییر:

جوهر ثابت نیست، بلکه میان "بالقوه بودن - dynamis" و "بالفعل بودن - energia" در حرکت است.

مثال:

یک دانه بلوط بالقوه یک درخت بلوط است.

وقتی رشد کند و تبدیل به درخت شود بالفعل یک درخت بلوط است.

با وجود این مقدمات می‌توانیم به بررسی انواع وجود از دید ارسطو بپردازیم:

۱ وجود ضروری: چیزی که نمی‌تواند وجود نداشته باشد.

۲ وجود ممکن: چیزی که می‌تواند وجود داشته باشد و یا نداشته باشد.

۳ وجود محال: چیزی که نمی‌تواند وجود داشته باشد.

ارسطو در باب هنر

بوطیقا یا فن شعر نوشته‌ی ارسطو اولین اثر بازمانده در باب ادبیات است. این رساله در ۲۶ فصل به بررسی هنر می‌پردازد. ارسطو که هنر را با تقلید تعریف می‌کند. کار خود را با ارائه‌ی سیستمی برای تقسیم‌بندی انواع هنر آغاز می‌کند.

موضوع تقلید: چیزی که از آن تقلید شده

طریقه تقلید: داستان، گوینده، درام

وسیله تقلید: وزن آهنگ سخن

. این رساله را می‌توان نوعی پاسخ به آراء افلاطون در باب هنر دانست. افلاطون هنر را دروغین و فاقد ارزش می‌دانست. حال آن که ارسطو هنر را زاده‌ی میل طبیعی تقلید در انسان می‌دانست و معتقد بود ابزاری ارزشمند است. ارسطو نیز اما برای مشروعیت هنر حد و حدودی قائل بود. که در زیر به آن می‌پردازیم.

ارسطو وظیفه‌ی شاعر را بیش از به کار بردن کلام موزون داستان پردازی می‌دانست. و تفاوت نویسنده با مورخ را در موضوع تقلید و نه طریقه‌ی آن می‌دانست.

وظیفه شاعر: بیان امور غیر واقع که بر حسب احتمال و یا ضرورت ممکن‌اند

وظیفه مورخ: بیان امور واقع

ارسطو معتقد بود موضوع هنر باید برگرفته از حقیقت باشد. او حقیقت را بدان معنا تعریف کرد که موضوعی که در هنر به آن می‌پردازیم نمی‌تواند محال باشد. بلکه باید ممکن باشد.

امور ممکن

۱ ممکن بر حسب احتمال (probable): هر مرحله به نحوی قانع کننده و قابل قبول به مرحله بعد منجر گردد.

۲ ممکن بر حسب ضرورت (necessity): هر مرحله نتیجه‌ی ضروری مرحله‌ی قبل باشد.

ارسطو داستانی را که از این قواعد پیروی نکند بی‌ارزش می‌دانست (داستان معترضه: عدم دارا بودن ارتباط ضروری و احتمالی، نوشته‌ی شعرای بی‌هنر، و یا شعرای خوب برای مسابقات!)

هرچند سال‌ها از نگارش بوطیقا می‌گذرد می‌توان ادعا کرد عمده‌ی آثار و جنبش‌های هنری چندان از ممکنات و قوانین علی و معلولی دور نشدند.

نقد هایدگر بر ارسطو:

هایدگر متافیزیک سنتی را به چالش کشید و معتقد بود که این رویکرد باعث فراموشی هستی شده است. او در آثارش تلاش کرد نشان دهد که متافیزیک از زمان افلاطون و ارسطو تا دوره‌ی مدرن، هستی را تنها در چهارچوب موجودات خاص تعریف کرده و از پرسش بنیادین درباره‌ی خود غافل شده است.

در سنت ارسطویی متافیزیک به مطالعه‌ی موجودات می‌پردازد. (جوهر، امکان، علت..)

اما هایدگر استدلال می‌کند که باید سطح عمیق‌تری را مطرح کرد. خود هستی و زمان.

برای مثال ارسطو می‌گوید چیزی که ممکن است در نهایت باید تابع ضرورت باشد. اما هایدگر می‌پرسد اگر هستی چیزی باشد که فراتر از امکان و ضرورت باشد چطور؟ اگر هنر بتواند چیزی را آشکار کند که در قالب چهارچوب‌ها نمی‌گنجد چطور؟

این نگاه هنر را نه به عنوان محاکات، بلکه به عنوان پدیدارکننده‌ی حقیقت می‌بیند.

هایدگر مفهوم «وجود» را از وضعیت «امکانی» خارج می‌کند، زیرا به نظر او متافیزیک سنتی، از جمله در شکل ارسطویی آن، هستی را در چهارچوب موجودات تعریف کرده است، نه به عنوان چیزی بنیادین‌تر از هر موجود خاص.

هستی‌شناسی بنیادی و گذر از امکان‌مندی

در هستی و زمان، هایدگر نشان می‌دهد که باید به درک دیگری از هستی رسید که پیشا-متافیزیکی باشد. این همان چیزی است که او «هستی‌شناسی بنیادی» می‌نامد. از دید او:

• متافیزیک سنتی، هستی را همچون چیزی ممکن، یعنی وابسته به شرایطی خاص، تحلیل می‌کند.

• اما هستی به عنوان آشکارگی (Aletheia) پیش از هرگونه امکان خاصی وجود دارد.

• به همین دلیل، هستی را نمی‌توان در وضعیت «امکانی» نگه داشت، بلکه باید به آن همچون چیزی مقدم بر هر امکان و تحقق نگاه کرد.

هنر برای راهی از خروج از متافیزیک:

از مهمترین ایده‌های هایدگر این است که هنر می‌تواند ما را از متافیزیک سنتی بیرون ببرد. در مقاله‌ی سرآغاز اثر هنری او می‌گوید یک اثر هنری فقط یک شی نیست بلکه چیزی را آشکار می‌کند که در حالت عادی پنهان است به بیان دیگری هنر چیزی را نشان می‌دهد که نه ضروری است و نه ممکن (در معنای ارسطویی) بلکه چیزی که در دل تاریخ و تجربه‌ی بشری پدیدار شده.

مثال معبد یونان: یک معبد فقط از سنگ ساخته نشده بلکه یک جهان را آشکار می‌کند. این جهان شامل معانی ارزش‌ها خدایان و شیوه‌ی زیست یک ملت است. در نتیجه هنگام دیدن یک معبد، فقط شی سنگین را نمی‌بینیم بلکه کل یک شیوه‌ی بودن در جهان را تجربه می‌کنیم.

بخش دوم

پرسش بنیادین: ممکنات در هنر چگونه به متافیزیک مربوط می‌شوند؟

اسم من بهار است. اما می‌توانست متین باشد، و یا زهرا، و یا فاطمه. آیا این مجموعه اسم احتمالی که ممکن بود به من داده شود راجع به هویت من چیزی می‌گوید؟ آیا به اعراض وجودی و یا حتی شاید جوهر اولیه‌ی من چیزی می‌افزاید. با نگاهی دقیق و بی اغراق شده به مجموعه‌ی امکانات اسم من می‌توان داده‌هایی راجع به گرایش دینی خانواده بدهد، همچنین ویژگی‌های شخصیتی آن‌ها (نامی مثل متین و یا بهار هر دو یادآور صفات لطیف و نرمند) می‌توان دید نام‌های ممکن دیگر به اندازه‌ی اسم اصلی من به من داده می‌دهند. انگار سوژه‌ها و یا مواد مورد ازمایش در تحقیقی را افزایش دهیم. آیا اینطور نیست که به حل مسئله و رسیدن به نتیجه‌ای دقیق‌تر کمک می‌کند؟ هدف از این نوشته، گذاری کوتاه به این ایده است که آیا می‌توان با ارائه‌ی ساختاری برای چهارچوب ممکنات در هنر، و یا به نحوی هستی‌شناسی دنیای هنر، به درک غنی‌تری از متافیزیک رسید؟ و یا حتی دری به سوی ناشناخته‌های خارج از هستی باز کرد؟!

ارسطو در بوطیقا می‌گوید که هنر باید چیزی را نشان دهد که از نظر احتمال یا ضرورت ممکن باشد. این یعنی هنر نمی‌تواند جهان‌هایی کاملاً غیرقابل تصور را نمایش دهد، بلکه باید در محدوده‌ی منطق درونی خودش بماند. اما این ایده ما را به متافیزیک نزدیک می‌کند، چون در متافیزیک هم یکی از بحث‌های کلیدی این است که «چه چیزی ممکن است؟» و «چگونه می‌توان هستی را در چارچوب امکان درک کرد؟»

حالا، اگر ما این مفهوم از امکان را گسترش دهیم، می‌توانیم بپرسیم:

- آیا جهان‌های ممکن در هنر، می‌توانند چیزی راجع به هستی به ما بگویند؟
- اگر چیزی در یک اثر هنری ممکن باشد، آیا این نشان می‌دهد که آن چیز در متافیزیک هم ممکن است؟
- آیا می‌توان از طریق بررسی ممکنات هنری، به درکی متفاوت از هستی رسید؟

۲. عبور از متافیزیک با هایدگر: هنر، امکان، و حقیقت

هایدگر می‌گوید که متافیزیک غربی، از زمان افلاطون و ارسطو، هستی را همیشه از دریچه‌ی موجودات بررسی کرده است. یعنی ما همیشه می‌پرسیم: «این چیز چیست؟»، «از چه چیزی ساخته شده؟»، «چگونه ممکن شده است؟» اما به خود هستی به‌عنوان چیزی مستقل از این پرسش‌ها توجه نکرده‌ایم.

یکی از نقدهای کلیدی هایدگر این است که متافیزیک، هستی را در چارچوب امکان محدود کرده است. اما او می‌خواهد به سطحی بنیادی‌تر برود و نشان دهد که پیش از هرگونه امکان‌مندی، هستی به‌خودی‌خود آشکار می‌شود.

نقش هنر در این فرآیند چیست؟

- اگر متافیزیک هستی را در قالب امکان محدود کرده است، آیا می‌توانیم با استفاده از هنر، از این محدودیت عبور کنیم؟
- هایدگر در خاستگاه اثر هنری می‌گوید که هنر می‌تواند حقیقت را بی‌واسطه آشکار کند، برخلاف متافیزیک که همیشه از مفاهیم و تعاریف استفاده می‌کند.
- بنابراین، آیا بررسی ممکنات در هنر می‌تواند راهی برای خروج از متافیزیک باشد؟
- یا اگر از نگاه متافیزیکی به هنر دست بکشیم، آیا می‌توانیم به چیزی ورای هستی‌شناسی سنتی برسیم؟

سوررئالیسم و دادائیسم: آیا می‌توان از قید امکان رها شد؟

- در دادائیسم، هنر دیگر به بازنمایی چیزی که ممکن است پایبند نیست، بلکه به چیزی که ناگهانی، تصادفی، و بدون نظم است می‌پردازد.
- در سوررئالیسم، جهان‌های ناممکن خلق می‌شوند؛ تصاویری که شاید از نظر عقلانی یا متافیزیکی قابل توجیه نباشند، اما همچنان وجود دارند و بر مخاطب تأثیر می‌گذارند.
- آیا این جنبش‌ها موفق شده‌اند که از چارچوب امکان‌مندی در هنر عبور کنند؟
- آیا می‌توان از این طریق به نوعی حقیقت رسید که در متافیزیک قابل دسترسی نیست؟
- یا این فقط توهمی است که در نهایت، باز هم در چارچوب هستی‌شناسی سنتی قرار می‌گیرد؟

پایان

منابع

بوطیقا - ارسطو

منشا اثر هنری - مارتین هایدگر

درآمدی بر متافیزیک - ژان گروندن